

به هر چیزی می شه
هم خندید، هم اخم کرد،

من گزینه‌ی اول رو انتخاب می کنم.

سیدمهدی احمد پناه



دوهفته‌نامه‌ی الکترونیکی کیمیا، شماره‌ی سیزدهم، ۱ بهمن ۱۳۹۰

سخن اول

این منم خاص‌لق ایسمن

آذر کیوانداریان

بدیهی است که برداشت هر فرد نسبت به میزان و عوامل موفقیت دیگران متأثر است از دیدگاه و طرز تلقی او از زندگی. برداشت من با توجه به شناخت نه‌چندان عمیقی که نسبت به سیدمهدی احمدپناه و سیر زندگیش بعد از دانشگاه داشتم، این‌گونه است:

از نظر من نمایشنامه‌ی «این منم ایسمن» بهترین برش از طرز فکر سیدمهدی احمدپناه در زندگی‌اش است. نویسنده‌ای که خود را قادر می‌داند حتی اتفاقات گذشته را از سر بنویسد و آن‌گونه که می‌خواهد رقم بزند! تلاش برای سهیم بودن در خلق وقایع زندگی!

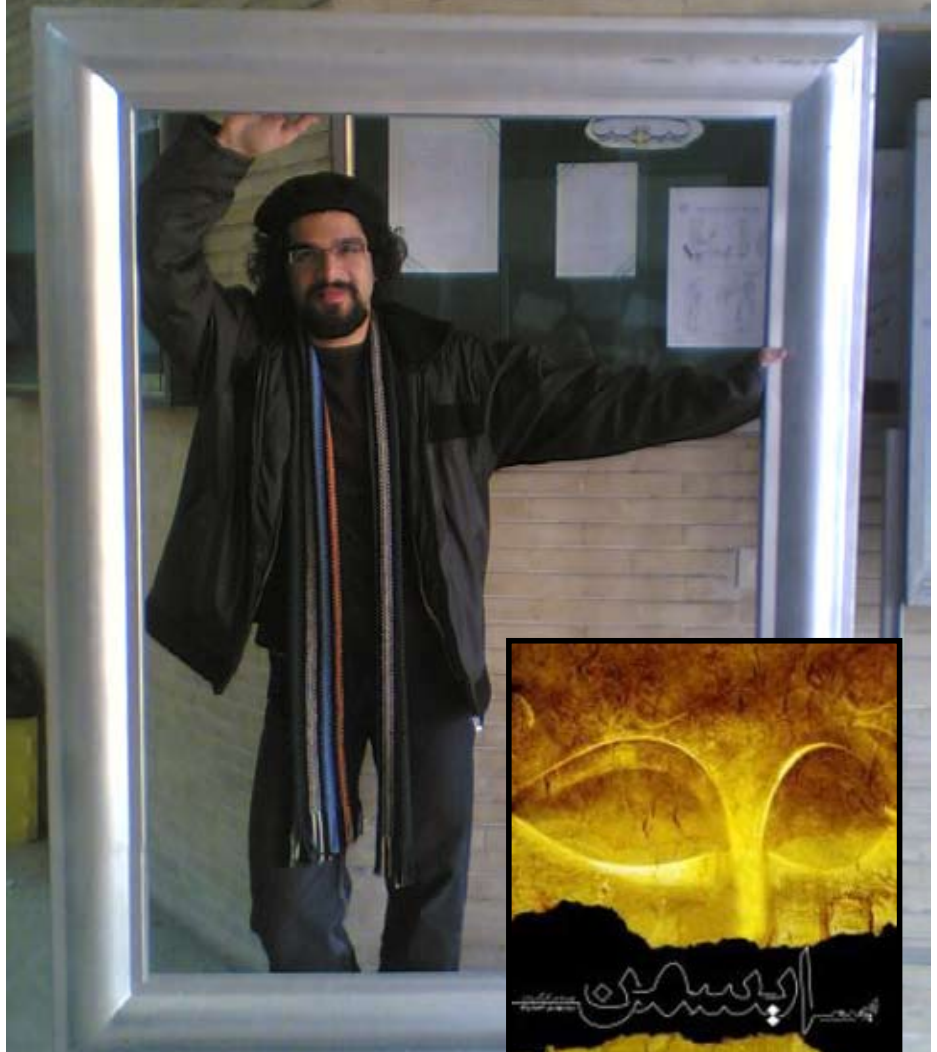
اتفاقات ناگوار، دلسردکننده، محدودیت‌ها و موانع در زندگی تمامی ما وجود دارد و هیچ‌کس از این قاعده مستثنی نیست، اما طراحی و بازسازی نمایش زندگی به شکلی که تمام صحنه‌های آن (حتی آن‌چه تاکنون واقع شده است) را به دلخواه خود انتخاب کرده و درکنار هم قراردادی، وقایع را آن‌چنان بزرگ و کوچک جلوه دهی که نه غرق در تراژدی و ناامیدی باشد و نه بی‌معز و بی‌تجربه، سرشار از اتفاقات خوب و بد، شاد و غمگین، جدی و طنز، حرکتی همگن از ژانری به ژانر دیگر که نهایتاً تمی (درون مایه‌ای) امیدبخش کل نمایش زندگی سیدمهدی احمدپناه همانند نمایش علی‌رغم وجود خط فکری مشخص، غیرقابل پیش‌بینی و غافلگیرکننده است، سرشار از ژانرهای مختلف. فاصله‌ی بین تراژدی و کمدی او یک جمله است: به ندرت پیش آمده که خود را غرق در ناامیدی و رخت کرده باشد. ذهنش همچون صحنه‌ی نمایشش هرگز بدون حرکت نیست، هرکدام از افکار همچون شخصیت‌های تئاتر «این منم ایسمن» مشغول به کاری هستند ولو در دورترین فاصله از ظهور! موسیقی زندگی‌اش ریتمیک و سرشار از فرازها و فرودهاست. چنان ذهن و کارش به هم آمیخته‌اند که اگر ادعا کنم نیمی از دیالوگ‌های اصلی نمایش را قبلاً از او شنیده بودم، بیراه نگفته‌ام.

قلم در دست می‌گیرد و تمام افراد موجود در داستان زندگی‌اش را از دید خود شخصیت‌پردازی می‌کند! بدون کوچک‌ترین تلاشی برای تغییر دیگران، آن‌چنان به شخصیت‌های ساختگی خود جان می‌بخشد که آن‌ها همان‌گونه که او می‌خواهد خالق وقایع زندگی‌اش می‌شوند.

سیدمهدی احمدپناه نویسنده‌ای خلاق و کارگردانی توانا در چینش رویدادهای خوب و هیجان‌انگیز! و در آخر: موفقیت هریک از دوستانمان، تأکیدی است نویدبخش بر نزدیکی موفقیت به هرکدام از ما. به امید آرامش و موفقیت تک تک شما دوستان خوبم.

گپی با نویسنده و کارگردان نمایش «این منم ایسمن»، سیدمهدی احمدپناه

مهم اینه که توی مسیر باشی



محبوب موحد دوست

اولین بار توی تئاتر تریا (موندگارترین تئاتر دانشگاه کاشان) بود که شناختمش.

وقتی وارد کانون کیمیا شدم، بیش‌تر دیدمش. دبیر کانون تئاتر بود؛ بشاش و پرنرژی و پر از خواستن برای رسیدن. کسی که هیچ‌وقت بدون لبخند ندیدمش.

سید مهدی احمد پناه رو می‌گم، کسی که این روزها زیاد اسمشو بین بچه‌ها می‌شنویم.

موفقیتش برای همه‌مان ستودنی است. خوشحالیم که این شماره‌ی کیمیا رو به او اختصاص می‌دیم و و اسش بهترین آرزوها رو داریم.

ادامه در صفحه‌ی ۲

بابت موفقیت در نمایش «این منم ایسمن» تبریک می‌گوییم. چرا این منم ایسمن؟ چرا تراژدی آنتیگوان سوفوکلِس؟ چی احساس کردی که این نمایشنامه رو مرجع کارت قرار دادی؟

ما الان در شرایط سیاسی اجتماعی خاصی هستیم که نه می‌شه به راحتی حرف نزد و نه می‌شه بی تفاوت بود. نمایشنامه‌های بزرگ در این شرایط خیلی بهتر خودشون رو نشون می‌دن که نمایشنامه‌ی آنتیگون هم یکی از اون‌هاست و برای این‌که به فضایی که ما می‌خواستیم نزدیک بشه باید به ایسمن تبدیل می‌شد و به خاطر خاصیت تأکیدی و تأکید روی هویت از دست رفته به این منم ایسمن. امیدوارم جواب سؤالت رو داده باشم.

تا چه حد موفقیت در این نمایشنامه را پیش‌بینی می‌کردی؟

من از ابتدا دو تا فاکتور در نظر داشتم که برای رسیدن به اون‌ها برنامه‌ریزی کرده بودم؛ یکی این‌که آن قدر عنصر جذاب و قابل توجه در نمایش وجود داشته باشه که مخاطب ناراضی از سالن بیرون نره و دیگه این‌که پلی باشه بین مخاطب خاص و مخاطب عام تئاتر. چون براشون برنامه‌ریزی کرده بودم اون‌ها رو دور از دسترس نمی‌دیدم ولی واقعاً این حجم از استقبال و اقبال میان اساتید و بزرگان رو واقعاً پیش‌بینی نمی‌کردم.

از گروه این منم ایسمن بیش‌تر بگو؟ تأثیر افراد در موفقیت کار چه قدر بود؟ منظورم اینه که تک‌تک افراد گروه چه حد در سطح ارتقای نمایشنامه‌ی این منم ایسمن تأثیر داشتند (در متن و اجرا)؟

بی‌شک هر کسی که کار گروهی انجام داده باشه به هیچ وجه نمی‌تونه تأثیر افراد یک گروه رو در

موفقیت گروه نادیده بگیره، و به طور خاص در این نمایش که فکر می‌کنم یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های اجرایی اون، کار گروهی بوده قطعاً نمی‌تونست بدون تلاش تک‌تک افراد گروه که هر کدوم در موفقیت خودشون تمام تلاششون رو انجام دادن، به موفقیت دست پیدا کنه.

برنامه‌ی آینده‌تون چیه؟ قصد شرکت در جشنواره‌ی داخلی و یا فستیوال بین‌المللی را دارید؟

برای این نمایش، تعدادی جشنواره‌ی داخلی و خارجی معتبر هستند که قصد شرکت در اون‌ها رو داریم.

یه سؤال شخصی‌تر. از اولین تجربه‌ی تئاتر توی زندگیت برامون بگو؛ اولین تجربه‌ای که از اون به بعد دلت خواست بنویسی، بری روی صحنه و کارگردانی کنی.

اولین تجربه‌اش بر می‌گرده به قبل از دبستان. ولی اولین تجربه‌ی مؤثر که خیلی برام تأثیرگذار بود، بازی در نمایش هاقیل به کارگردانی استاد محسن خسروی بود که نقش قایل رو داشتم و یکی دیگه هم دیدن نمایش قهوه‌ی تلخ شب‌نم طلوعی که سه بار اون نمایشو دیدم.

اولین تجربه‌ی کارگردانی و نویسندگیت چی؟

الان که دارم فکر می‌کنم، برای خودمم جالبه که یادم نمی‌یاد اولین تجربه کارگردانیم یا نوشتنم کی بوده. بذار یکم فکر کنم... نمی‌دونم به جز دوران راهنمایی، در دانشگاه کارهایی که جدی‌تر بود، فکر کنم نمایش شازده کوچولو بوده باشه یا زن در خانه. واقعاً دقیق یادم نییاد. برای خودم متأسفم.

نقش کانون‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها رو در رسیدن به علاقه‌ها و سیر صعودی فعالیت (تئاتر، فیلم، موسیقی و...) به طور جدی و آکادمیک چه‌طور می‌بینی؟

برای من که کانون‌ها یکی از اصلی‌ترین پایه‌های حرکتی‌ام بوده، چه در زندگی حرفه‌ای، چه در زندگی شخصی. من قسمتی از هویت خودم رو مدیون کانون‌ها و کارهای گروهی در گروه ۱+۱ می‌دونم. این جمع‌ها و آدم‌هاش کلاً دنیای من رو ساختن. بدون شک بدون کانون‌ها و فعالیت‌های گروهی مدت زمان

بیش‌تری زمان لازم بود تا به این شناخت از خودم برسم. شایدم هیچ‌وقت نمی‌رسیدم. تو این فضاهاست که خودمون و توانایی‌هامون رو بهتر می‌شناسیم و البته با دلگرمی بیشتر، اون‌ها رو پی‌گیری می‌کنیم.

سید مهدی! با توجه به این‌که رشته‌ی تحصیلت توی دانشگاه مهندسی مکانیک بود و با تمام وجودت دنبال علاقه‌ات تئاتر رفتی و پستی‌ها و بلندی‌ها رو طی کردی، حرفی برای دانشجویانی که رشته‌شون یه چیزیه و علاقه‌شون چیز دیگه، داری؟

اگه هر زمانی توی زندگی مسیر اصلی رو پیدا کردین. از این‌که واقعاً به چی علاقه دارین و مأموریتتون توی این مدت کم تو دنیا چیه مطمئن شدین، بازم می‌گم اگه مطمئن شدین، در حرکت به سمت اون مسیر یه لحظه هم تعلل نکنین؛ چون راه شما همونه و هیچی ارزش چشم‌پوشی از اون مسیر رو نداره. اصلاً مهم نیست ته اون راه به کجا ختم می‌شه. مهم اینه که توی مسیر باشی. خود همون مسیر قشنگه.

با توجه به این‌که عضوی از کانون کیمیا هستی، یه خاطره از کیمیا که اون قدر تازگی داره واست که همین الانم تو ذهنت مونده رو می‌تونی بگی؟

الان که گفتم یاد توپ فوتبالی افتادم که توی یکی از جلسه‌های کیمیا همه روش رو امضا کردن و بهم هدیه دادن. هنوزم دارمش. امضاهاش در طول زمان پاک شده ولی من که می‌دونم روی اون پره از خط‌های دوستانم.

جمله‌ی کیمیایی امروز کیمیا از زبان سیدمهدی چیه؟

به هر چیزی می‌شه هم خندید، هم اخم کرد، من گزینه‌ی اول رو انتخاب می‌کنم.

در پایان گفت‌وگو از نگاهت به آینده‌ی حرفه‌ی مورد علاقه‌ات تئاتر و هم‌چنین تئاتری که همه‌ی ما یه جورایی داریم توش بازی می‌کنیم (زندگی) بگو.

نگاهم به هر دوش خوبه. اصلاً اگه خوب ببینیش، خب خوبه دیگه. هر چیزی همون‌طوری به نظر میاد که ما اون‌طوری می‌بینیمش. واقعاً عجب جمله‌ای گفتم.

ممنون از این‌که وقتت رو به ما دادی. امیدوارم همیشه و همه جا بهترین باشی. با بهترین آرزوها.

پاینده باشید و کیمیایی.



مجموعه‌ی عوامل تئاتر «این منم ایسمن» در کنار استاد عزت‌الله انتظامی و علیرضا خمسه

کدام‌یک از بزرگان سینما و تئاتر، نمایش «این منم ایسمن» را دیدند و درباره‌اش چه گفتند؟

نمایش «این منم ایسمن» در طول اجراهای خود میهمان هنرمندانی چون حمید سمندریان، هماروستا، عزت‌الله انتظامی، داوود رشیدی، گلاب آدینه، هادی مرزبان، علیرضا خمسه، ناصر حسینی‌مهر، شهرام زرگر، حمید پورآذری، حسن مهمانی، رحیم شهرباری، فاطمه گودرزی، شهره سلطانی، محمدرضا خاکی، میکائیل شهرستانی، مرتضی شایسته، سرژیک میرزائیان، رضا نجفی، شمس‌صادقی، مجید مظفری، شیرین بینا، سیامک احصایی، شیرین بزرگمهر، سیما تیرانداز، رضا بهبودی، محمد چرمشیر، حسن معجون، حمیدرضا افشار، مسعود فروتن، امیرشهاب رضویان، حبیب رضایی، گلچهره سجادیه، محمد قیصری، امیر پوریا، فرهاد فروتنیان، نسرین قاسم‌زاده و هایده مرنندی بود.

داوود رشیدی درباره‌ی این منم ایسمن گفت: «تماشاگر با این نمایش ارتباط برقرار می‌کند که این خیلی مهم است، چرا که رویکرد کارگردانان جوان بر این است کارهای متفاوتی انجام بدهند، در حالی که بسیار فیلسوفانه و پیچیده باشد، طوری که خودشان هم از پس کار خود بر نمی‌آیند. تماشاگر برای به فکر فرو رفتن به تماشای تئاتر نمی‌آید، بلکه برای این می‌آید تا وقت خودش را به خوبی بگذراند، دیگر این که بعد از دیدن نمایش شاهد یک تحول در درون خود باشد. این نمایش همچنین چیزی داشت. عده‌ای از دوستان به من می‌گویند دیگر هنرمندانی همچون هنرمندان بزرگ نسل شما تکرار نمی‌شوند، ولی به اعتقاد من در هر نسلی هنرمندان برجسته حضور خواهند داشت. تصور من بر این است که کارگردان این نمایش یکی از آنان خواهد بود.»

حمید سمندریان درباره‌ی این منم ایسمن گفت: «وقتی برای دیدن اجرای یک اثر کلاسیک دعوت شدم، کمی تردید داشتم، چرا که ما ایرانی‌ها در زمینه‌ی اجرای آثار کلاسیک کمی کند هستیم، اما در این نمایش اثری از کندی ندیدم.»



اکسیژن

مردی، شبی در خانه‌ای روستایی می‌گذراند و پنجره‌های اتاق باز نمی‌شد. نیمه شب احساس خفقان کرد و در تاریکی به سوی پنجره رفت.

نمی‌توانست آن را باز کند. با مشت به شیشه‌ی پنجره کوبید و هجوم هوای تازه را احساس کرد و سراسر شب را راحت خوابید. صبح روز بعد، فهمید که شیشه‌ی کتابخانه‌ی او را شکسته است و همه‌ی شب، پنجره بسته بوده است.

او فقط با فکر «اکسیژن» اکسیژن لازم را به خود رسانده بود. «شما آن‌چه را که می‌بینید باور نمی‌کنید، بلکه آن چیزی را می‌بینید که قبلاً به عنوان یک باور انتخاب کرده‌اید.»

ارسالی از: محمدهادی بنکدار



بیایم در همین لحظه، هر کجا که هستیم؛ دوست بداریم و دوستی را بجوییم...

چون کسی که یک دوست پیدا کند یک جواهر پیدا کرده است.

گروهی از دانشمندان دانشگاه بریگام یانگ در بررسی‌های علمی خود این جمله را تأیید کرده و نشان دادند که روابط اجتماعی با دوستان، خانواده، همسایگان و همکاران احتمال افزایش طول عمر انسان را تا ۵۰ درصد بالا می‌برد. زمانی که ما خود را به یک نفر یا گروه پیوند می‌زنیم و احساس مسئولیت‌پذیری در قبال افراد دیگر می‌کنیم حس داشتن یک هدف، به حداکثر مراقبت از خود ما و خود را در معرض کمترین خطر قرار دادن تعبیر می‌شود.

راز ساده‌ی دوست داشتن در مکالمه‌ی شازده کوچولو و روباه به روشنی هویدا است:

شازده کوچولو به او تکلیف کرد که بیا با من بازی کن. من آن قدر غصه به دل دارم که نگو...

روباه گفت: من نمی‌توانم با تو بازی کنم. مرا اهلی نکرده‌اند.

شازده کوچولو گفت: من پی دوست می‌گردم. اهلی کردن یعنی چه؟

روباه گفت: اهلی کردن چیز بسیار فراموش‌شده‌ای است. یعنی ایجاد علاقه کردن...

شازده کوچولو: ایجاد علاقه کردن؟

روباه گفت: هیچ چیزی را تا اهلی نکنند نمی‌توان شناخت. آدم‌ها دیگر وقت شناختن هیچ چیز را ندارند. آن‌ها چیزهای ساخته و پرداخته از دکان‌ها می‌خرند اما چون کاسبی نیست که دوست بفروشد، آدم‌ها بی‌دوست مانده‌اند.

...

اگر مرا اهلی کنی زندگی من همچون خورشید روشن خواهد شد. من با صدای پای آشنا خواهم شد که با صدای پاهای دیگر فرق خواهد داشت. صدای پاهای دیگر مرا به سوراخ فرو خواهد برد ولی صدای پای تو همچون نغمه‌ی موسیقی مرا از لانه بیرون خواهد کشید.

به علاوه خوب نگاه کن. آن گندم‌زارها را در آن پایین می‌بینی؟ من نان نمی‌خورم و گندم در نظرم چیز بی‌فایده‌ایست. گندم‌زارها مرا به یاد هیچ چیز نمی‌اندازند. اما تو موهای طلایی داری و چه قدر خوب خواهد شد آن وقت که مرا اهلی کرده باشی. چون گندم که به رنگ طلاست مرا به یاد تو خواهد انداخت. آن وقت من صدای وزیدن باد را در گندم‌زار دوست خواهم داشت. تو اگر دوست می‌خواهی مرا اهلی کن.



قشنگ‌ترین کارهای دنیا...

قشنگ‌ترین کارهای دنیا...

قشنگ‌ترین کارهای دنیا...

آدم‌هایی هستند که با چیزهای خیلی کوچیک، دنیا رو جای بهتری واسه زندگی کردن می‌کنند؛ مَثِ آدم‌هایی که روز تولد دوستانشون همیشه یادشون هست، حتی دوستی که چندین ساله ندیدن، روز تولدش با یه اس‌ام‌اس و یا ایمیل «تولدت مبارک» لبخند و نشاط رو بهش هدیه می‌دهند.